

## تصور گزاره‌ای و توجیه باورهای وجهی

مسعود ضیاء علی نسب پور\*

### چکیده

در این مقاله مدل توجیهی را که گیرسون در مقاله «تخیل‌پذیری و توجیه وجهی الغاپذیر» (۲۰۰۵) برای توجیه باورهای وجهی ارائه می‌کند بررسی می‌کنم. مدل توجیه پیش نهادی گیرسون مبتنی بر تخیل‌پذیری است. گیرسون تخیل‌پذیری را براساس تصور تحلیل می‌کند. او، با پذیرش شباهت‌های برخی از مؤلفه‌های شرحش با مدل ییلو (۱۹۹۳)، ادعا می‌کند که از چند جهت بحث را پیش برده است. یکی از این پیشرفت‌ها از نظر گیرسون این است که او از تصور گزاره‌ای در توجیه باور وجهی استفاده می‌کند. در این مقاله نشان می‌دهم که گیرسون کمک چندانی به پیش‌برد بحث نکرده است. از جمله به این دلیل که تصور گزاره‌ای، به گونه‌ای که گیرسون تعریف می‌کند، هیچ کمکی به توجیه باور وجهی نخواهد کرد. علاوه بر آن گیرسون به این سؤال که «تصورکردن گزاره‌ای دقیقاً یعنی چه؟» نمی‌تواند جوابی بدهد که مطابق آن آن‌چه را که قابل تصور گزاره‌ای دانسته است، مثل نقیض حدس گلدباخ، تصورپذیر باشد، ولی گزاره‌های غیرممکن متافیزیکی و حتی گزاره‌های غیرممکن منطقی قابل تصور گزاره‌ای نباشند.

**کلیدواژه‌ها:** تصور گزاره‌ای، تخیل‌پذیری، معرفت‌شناسی وجهی، امکان.

### ۱. مقدمه

یکی از سؤالات اصلی در معرفت‌شناسی وجهی این است که چه زمانی می‌دانیم که گزاره‌ای ممکن است یا در چه شرایطی در باور به امکان گزاره‌ای موجهیم. یک ایده بسیار معروف در معرفت‌شناسی وجهی این است که تخیل‌پذیری (conceivability) یک گزاره در حصول معرفت یا باور موجه به امکان آن گزاره نقش دارد. آموزه تخیل‌پذیری

---

\* دکترای فلسفه تحلیلی، پژوهشگاه دانش‌های بنیادی، masoud.zia@gmail.com  
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۱/۰۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۴/۱۳

جوابی برای این سؤال ارائه می‌کند که «رابطه تخیل‌پذیری با امکان چیست؟». می‌توان تقریرهای مختلفی از رابطه تخیل‌پذیری و امکان در نظر گرفت. مطابق تقریر قوی از این آموزه، تخیل‌پذیری یک گزاره مستلزم امکان آن است. اما مطابق تقریر ضعیف، تخیل‌پذیری یک گزاره شاهدهی (خط‌پذیر) بر امکان آن گزاره است و به عبارت دیگر، توجیهی که تخیل‌پذیر بودن یک گزاره برای باور به امکان آن گزاره فراهم می‌کند الغاشدنی است. ییلو (۱۹۹۳) را می‌توان طرف‌دار آموزه ضعیف و کریپسکی (۱۹۸۰) و چالمرز (۲۰۰۲) را می‌توان طرف‌دار آموزه قوی دانست.

گیرسون در مقاله «تخیل‌پذیری و توجیه وجهی الغایذیر» (۲۰۰۵) مدل خود را برای توجیه باورهای وجهی ارائه می‌کند که مبتنی بر تخیل‌پذیری است. البته مقاله گیرسون، چنان‌که خود او هم در چکیده و هم در صفحه ابتدایی مقاله‌اش تأکید می‌کند، از دو بخش تشکیل شده است (Geirsson 2005: 279). در بخش اول، او استدلال‌های و ناینواگن (۱۹۹۸) را نقل و نقد می‌کند و نهایتاً با نظر و ناینواگن درباره معرفت وجهی، شک‌گرایی وجهی، مخالفت می‌کند (ibid.: 281-288). از نظر گیرسون «و ناینواگن نتوانسته است استدلال‌های قانع‌کننده‌ای برای شک‌گرایی وجهی ارائه کند» (ibid.: 288). در بخش دوم، او مدل خود را برای توجیه باورهای وجهی ارائه می‌کند که مبتنی بر تخیل‌پذیری است (ibid.: 288-299). تمرکز مقاله حاضر بر نقد مدلی است که گیرسون در بخش دوم مقاله‌اش برای توجیه باورهای وجهی ارائه کرده است. اما در مورد بخش اول مقاله، با وجود این‌که نقد و بررسی استدلال گیرسون علیه نظر و ناینواگن در قلمرو مقاله حاضر نیست، در ابتدای این مقاله و در بخش پیشینه بحث به اختصار ادبیاتی را که بخش اول مقاله گیرسون ناظر به آن است مرور می‌کنم.

گیرسون، در بخش دوم مقاله‌اش، شرح خود از تخیل‌پذیری را معرفی می‌کند که مبتنی بر تصورکردن است. گیرسون تخیل‌پذیری را براساس تصور (imagination) تحلیل می‌کند. البته او معتقد نیست که تخیل‌پذیر بودن گزاره p مستلزم امکان p است، بلکه تخیل‌پذیری را، در غیاب شواهد خلاف، توجیه‌بخش باور وجهی می‌داند. بنابراین، مدل او را می‌توان با مدل ییلو (۱۹۹۳) در یک دسته‌بندی قرار داد.<sup>۱</sup>

البته گیرسون، با پذیرش شباهت‌های برخی از مؤلفه‌های شرح‌اش با ییلو، ادعا می‌کند که از چند جهت بحث را پیش برده است. یکی از این پیشرفت‌ها از نظر گیرسون این است که براساس مدل ییلو، در مواردی که اختلاف نظر وجود دارد و هیچ الغاکننده‌ای هم نیست، هر دو طرف در باور خود موجه‌اند. به باور گیرسون، او «با معرفی مفهوم فربه‌کردن سناریو و

به واسطه آن یافتنِ الغاکننده یا در برخی موارد با فربه کردن سناریو و اضافه کردن شواهد، بحث را پیش می‌برد و اجازه می‌دهد که نتیجه بگیریم که یکی از طرفین توجیه قوی‌تری برای باورش دارد» (Geirsson 2005: 291). گیرسون، برای این که برتری مدلش بر مدل یبلو را بیان کند، علاوه بر توانایی فربه کردن سناریو، به استفاده از تصور گزاره‌ای در توجیه باور وجهی اشاره می‌کند، حال آن که یبلو فقط تصور شیئی را شاهدهی برای امکان می‌داند.

در ادامه مقاله و در بخش ۲ پیشینه بحث را معرفی می‌کنم. در بخش‌های ۳ و ۴ به ترتیب تصور از نظر گیرسون و مدل توجیه باور وجهی از نظر او را گزارش می‌کنم و پس از آن در بخش ۵ مدل توجیه گیرسون را نقد و بررسی می‌کنم و نشان می‌دهم که توانایی فربه کردن سناریو و استفاده از تصور گزاره‌ای در توجیه باور وجهی پیشرفت قابل توجیهی به حساب نمی‌آید، چرا که تصور گزاره‌ای، به گونه‌ای که گیرسون تعریف می‌کند، هیچ کمکی به توجیه باور وجهی نخواهد کرد.

## ۲. پیشینه بحث

در این بخش به اختصار ادبیاتی را مرور می‌کنم که بخش اول مقاله گیرسون، یعنی استدلال‌های گیرسون علیه شک‌گرایی وجهی و ناینواگن، ناظر به آن است. پس از این بخش و در ادامه مقاله، مدل پیش‌نهادی گیرسون برای توجیه باورهای وجهی را گزارش و نقد می‌کنم.

مقاله «معرفت‌شناسی وجهی» و ناینواگن (۱۹۹۸) این‌طور شروع می‌شود که فلسفه سرشار از استدلال‌های وجهی است که اکثرشان این خصوصیات را دارند: منطقیاً معتبرند و یکی از مقدماتشان بیش‌تر از بقیه مناقشه‌برانگیز است: مقدمه وجهی. در ادامه برای مثال سه استدلال مطرح می‌شود که مقدمه وجهی‌شان این سه گزاره‌اند: ممکن است که موجود کامل وجود داشته باشد، ممکن است که من وجود داشته باشم، و هیچ چیز مادی‌ای نه. ممکن است مقدار خیلی زیادی رنج بدون هیچ تبیینی وجود داشته باشد (Van Inwagen 1998: 67-68).

و ناینواگن موضع خود درباره معرفت وجهی را این‌گونه معرفی می‌کند:

ما اکثر اوقات گزاره‌های وجهی را می‌دانیم، گزاره‌هایی را که در زندگی روزمره و در علم و حتی در فلسفه به کارمان می‌آید، اما گزاره‌های وجهی‌ای مثل مقدمه‌های وجهی مهم سه استدلال امکانی مان را نمی‌دانیم و نمی‌توانیم بدانیم (حداقل با استفاده از قوای

خودمان و بدون کمک گرفتن از شهادت). من این موضع را شک‌گرایی وجهی نامیده‌ام  
(ibid.: 69).

این که ما می‌دانیم که ممکن است ماکت کاغذی انبار در اندازه واقعی وجود داشته باشد که از دور شبیه به انبار واقعی به نظر برسد یا این که می‌دانیم رویه و پایه‌های این میز ممکن بود هرگز به هم وصل نشوند دو مثال و ناینواگن از گزاره‌های وجهی‌ای است که ما می‌دانیم (ibid.: 81, fn. 3).

ییلو، در مقاله «آیا تخیل‌پذیری راه‌نمایی به امکان است؟» (۱۹۹۳)، تحلیل خود را از تخیل‌پذیری مناسب برای معرفت‌شناسی وجهی ارائه کرده است. به‌باور و ناینواگن، اگر تبیین ییلو از این که چه چیزی باورهای وجهی ما را موجه می‌کند درست باشد، باید شک‌گرایی وجهی باشیم. و ناینواگن درباره مدل ییلو می‌نویسد: «نه به این مدل حمله می‌کنم و نه از آن دفاع می‌کنم، بلکه سعی می‌کنم توضیح دهم که چرا معتقدم هرکسی که این مدل را بپذیرد باید شک‌گرایی وجهی باشد» (Van Inwagen 1998: 77).

ییلو تخیل‌پذیری‌ای را که توجیه‌کننده باور به امکان  $p$  است برحسب تصور و به این صورت تحلیل می‌کند: گزاره  $p$  برای من تخیل‌پذیر است، اگر من بتوانم جهانی را تصور کنم که به‌باور من مثبت  $p$  است (Yablo 1993: 29). و ناینواگن (1998: 77) در مورد تحلیل ییلو چنین می‌نویسد: «جهانی که به‌باور من مثبت  $p$  است به‌سادگی جهانی است که به‌نظرم می‌رسد که جهانی باشد که در آن  $p$  درست است». ییلو تخیل‌ناپذیری را به‌صورت زیر معرفی می‌کند: گزاره  $p$  برای من تخیل‌ناپذیر است، اگر من نتوانم جهانی را تصور کنم که باور نداشته باشم آن جهان مبطل  $p$  است. یا به‌عبارت روشن‌تر، گزاره  $p$  برای من تخیل‌ناپذیر است، اگر هر جهانی را که می‌توانم تصور کنم به‌باور من مبطل  $p$  است (Yablo 1993: 29). ییلو گزاره‌ای را که نه تخیل‌پذیر باشد و نه تخیل‌ناپذیر تصمیم‌ناپذیر می‌نامد (ibid.: 31).

و ناینواگن برای این که برای موضع خود استدلال کند وضعیت وجهی گزاره «آهن شفاف وجود دارد» را بررسی می‌کند. از نظر او این گزاره نه تخیل‌پذیر است و نه تخیل‌ناپذیر. از نظر و ناینواگن، ما نمی‌توانیم جهان‌هایی را تصور کنیم که در آن‌ها گاوهای ارغوانی یا آهن شفاف وجود دارد. هر که اقدام به چنین کاری کند یا در تصور کردن موفق نخواهد بود، یا جهانی را تصور خواهد کرد که صرفاً به نظر می‌رسد که جهانی است که در آن چیز مورد نظر وجود دارد. برای توضیح این مدعا، و ناینواگن چند سناریو را بررسی

می‌کند. این موقعیت را تصور کنید که شخصی در حال سخنرانی برای دریافت جایزه نوبل است و چیزی را که (در تصورات ما) شبیه به توده‌ای از شیشه به نظر می‌رسد نشان می‌دهد. به زعم ون این واگن، با تصور این سناریو، ما در واقع یک جهان را تصور کرده‌ایم، اما این جهان جهانی نخواهد بود که در آن آهن شفاف وجود دارد. این تصور نشان می‌دهد که یک گزاره مشخص «ممکن» است، ولی آن گزاره یک گزاره فصلی خواهد بود. بعضی از مؤلفه‌های این گزاره فصلی عبارت‌اند از: «آهن شفاف وجود دارد. جامعه علمی به گونه‌ای فریب خورده‌اند و می‌پندارند که آهن شفاف وجود دارد. یک فیزیک‌دان کم‌هوش که فکر می‌کند آهن شفاف ساخته است هدف یک شوخی قرار گرفته است...». به نظر ون این واگن ما واقعاً می‌دانیم که این گزاره فصلی ممکن است. ون اینواگن می‌پذیرد که «بدون شک، می‌توانیم با تلاش بیش‌تر در تصورات بعضی از این مؤلفه‌های نامطلوب را حذف کنیم... ولی این امر مؤلفه دوم، یعنی فریب بزرگ کل جامعه علمی، را حذف نمی‌کند». از نظر ون اینواگن، راه حذف فریب بزرگ از تصورات این است که تصوراتمان تا سطح جزئیات ساختاری قابل مقایسه با تصورات دانشمند فیزیک حالت جامد که در پی تبیین ابر رسانایی است جزئی و ریز شود. ون اینواگن در نهایت می‌نویسد: «تا آن‌جا که من می‌دانم، هیچ‌کس در حد لازم از جزئیات ساختاری جهانی را تصور نکرده است که در آن آهن شفاف وجود داشته باشد» (Van Inwagen 1998: 79-80).

ون اینواگن با اذعان به این که نمی‌داند چگونه باید برای چنین نتیجه‌ای استدلال کند نتیجه‌ای را که از بحث‌های بالا در مورد آهن شفاف و گاو ارغوانی گرفته است تعمیم می‌دهد و می‌نویسد:

به نظر من واضح است که اگر هیچ‌کس جهانی را تصور نکرده است که در آن آهن شفاف یا گاوهای ارغوانی وجود دارند، آن‌گاه هیچ‌کس جهانی را تصور نکرده است که در آن موجود کامل وجود دارد (یا وجود ندارد)، [هیچ‌کس] جهانی را [تصور نکرده است] که در آن تصورکننده وجود دارد، ولی هیچ‌چیز مادی وجود ندارد (یا هیچ‌چیز غیرمادی وجود ندارد)، [هیچ‌کس] جهانی را [تصور نکرده است] که در آن مقادیر زیادی درد و رنج هست، بدون آن‌که توضیحی وجود داشته باشد (ibid.: 80).

گیرسون در بخش اول مقاله خود دیدگاه ون اینواگن را گزارش و نقد می‌کند و علیه آن استدلال می‌کند. گیرسون سه استدلال «استدلال از طریق مشابهت»، «استدلال منابع متفاوت»، و «استدلال تمامیت» را از ون اینواگن نقل و نقد می‌کند (Geirsson

(287-281: 2005). از نظر گیرسون، ون اینواگن اشتباه می‌کند و شرایطی که او برای تصور جهان مثبت گزاره دل‌خواه  $p$  لازم می‌داند بسیار سخت‌گیرانه است. از نظر گیرسون (ibid.: 287) «ون اینواگن محدودیت خیلی زیادی روی آنچه ما به‌طور موجهی می‌توانیم باور داشته باشیم که ممکن است می‌گذارد». به‌باور گیرسون به‌کارگیری این محدودیت‌ها برای گزاره‌هایی که حتی خود ون اینواگن هم آن‌ها را ممکن می‌داند مشکل‌زا خواهد بود. گیرسون دو مثال می‌زند: گوش کردن به صفحه گرامافون بدون آزاردیدن از صدای نویز و مرگ طبیعی کندی. از نظر گیرسون اکثر کسانی که با گرامافون به صفحه گوش کرده‌اند خودشان را در حال گوش دادن صفحه قدیمی تصور کرده‌اند، بدون این‌که نویز پس‌زمینه وجود داشته باشد و رنجشان بدهد. به نظر گیرسون هیچ‌کس نمی‌تواند جزئیات تکنولوژیک لازم برای پنخش صفحه، بدون نویز، را تصور کند، چون جزئیات بسیار زیادند و نامعقول است که فرض کنیم کسی تصورشان کند. اگر تصور جزئیات مورد نظر ون اینواگن لازم باشد، ما نمی‌توانیم بدانیم که ممکن است که در زمان پنخش صفحه گرامافون نویز نداشته باشیم که این قطعاً غلط به نظر می‌رسد. مثال بعدی گیرسون از خود ون اینواگن است: ما می‌دانیم که ممکن بود که جان اف کندی به مرگ طبیعی می‌مرد (ibid.: 287-288).

به نظر گیرسون مشکل تبیین ون اینواگن آن است که توجیه باور امکانی را به وضع فعلی دانش ما و توانایی ما برای تصور جزئیات مربوط می‌کند. البته گیرسون می‌پذیرد که ما می‌توانیم توجیه باور امکانی را با افزایش معرفت مرتبط و نیز افزایش جزئیات تصور شده زیاد کنیم. اما به‌زعم او توجیه مدرج است و شرایط توجیه باور امکانی (و در نتیجه معرفت به مدعای وجهی) بسیار آسان‌تر از آن است که ون اینواگن می‌گوید (ibid.: 288). استدلال گیرسون علیه دیدگاه ون اینواگن را می‌توان به این شیوه صورت‌بندی کرد که گیرسون می‌پذیرد که گزاره شرطی (\*) درست است:

(\*) اگر تحلیل ون اینواگن را در مورد گزاره آهن شفاف درست باشد (یعنی این گزاره تصمیم‌ناپذیر باشد و ما توجیهی برای باور به امکان آن نداشته باشیم)، آن‌گاه اکثر (یا همه) گزاره‌های شهوداً ممکن تصمیم‌ناپذیرند و توجیهی برای باور به امکان آن‌ها نداریم. گیرسون، با پذیرش این گزاره شرطی و مخالفت با تالی آن، به این نتیجه می‌رسد که مقدم این گزاره هم نادرست است؛ یعنی نتیجه می‌گیرد که تحلیل ون اینواگن در مورد مثال آهن شفاف (و گاو ارغوانی) نادرست است.

گیرسون برای پذیرش گزاره (\*) به دو مثال گوش کردن به صفحه گرامافون بدون نویز و مرگ طبیعی کندی استناد می‌کند. به نظر می‌رسد بیان گیرسون درباره مثال نخست (مرگ طبیعی کندی) قانع‌کننده نیست. ادعای گیرسون این است که اگر دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف را بپذیریم، آن‌گاه تنها در صورتی باور به امکان مرگ طبیعی کندی موجه خواهد بود که جزئیاتی هم‌چون سیر تاریخ آمریکا و کل جهان در فرض ترورنشدن کندی، رفتار محافظان کندی، ازدواج با ژاکلین، و ... را بتوانیم تصور کنیم. اما به نظر می‌رسد این ادعا نادرست است. حتی اگر دیدگاه ون اینواگن را درباره آهن شفاف بپذیریم، تصور چنین جزئیاتی برای تصورپذیربودن مرگ طبیعی کندی لازم نیست؛ خواسته‌های گیرسون حتی از ون اینواگن هم بیش‌تر است. توضیح این‌که ون اینواگن جزئیاتی را در تصور طلب می‌کند که باعث می‌شوند گزاره موردنظرش در جهان تصور شده برقرار باشد، و نه جزئیاتی درباره این‌که در جهانی که آن گزاره صادق است چه اتفاقات دیگری می‌افتد. درست است که اگر کندی در نوامبر ۱۹۶۳ در دالاس ترور نمی‌شد، در مقام رئیس‌جمهور تصمیماتی می‌گرفت و در سیر تاریخ جهان مؤثر می‌بود، اما این موضوعات تأثیری در صدق این‌که با ترور نمرده است (در آن روزی که در واقع ترور شده است) نداشت. بنابراین، حتی از دیدگاه ون اینواگن نیز لازم نیست جزئیات سیر تاریخ آمریکا و عالم در فرض ترورنشدن کندی تصور شود. گذشته‌ازاین، تصور جهانی که کندی با مرگ طبیعی مرده است تنها در صورتی نیازمند تصور جزئیاتی درباره ژاکلین و رفتار گروه حفاظت و مانند آن است که فرض کرده باشیم او تا لحظه ترور همان‌طور زندگی کرده است که در واقع زندگی کرده است؛ یعنی فرض کرده باشیم او رئیس‌جمهور شده است، با ژاکلین ازدواج کرده است، و ... ولی چنین فرضی ضرورت ندارد. تصورکردن این‌که او در کودکی از مملکت می‌مرد هم باز تصور مرگ کندی به‌علت طبیعی است. بنابراین، لازمه دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف این نیست که تصور مرگ طبیعی کندی نیازمند چنین جزئیاتی باشد.

البته گیرسون می‌توانست از جزئیات دیگری در این مثال صحبت کند و اشکال خود را به‌شکل بهتری بازسازی کند. مرگ طبیعی موضوعی مربوط به فیزیولوژی ارگانیسم است. او می‌توانست استدلال کند اگر دیدگاه ون اینواگن درباره آهن شفاف درست باشد، برای تصور مرگ طبیعی کندی نیز باید تصور جزئیات فیزیولوژیک مربوط به مرگ طبیعی را لازم بدانیم و این به آن معناست که تصور مرگ طبیعی کندی برای اشخاص عادی امکان‌پذیر نیست؛ یعنی گیرسون با استناد به مثال مرگ طبیعی کندی می‌توانست به نفع گزاره (\*) استدلال کند.

هاک در مقاله «شک‌گرایی وجهی و ناینواگن»، برای دفاع از دیدگاه و ناینواگن در مقابل ایرادی مشابه ایراد گیرسون، مدل پیش‌نهادی خود از توجیه باور وجهی را پیش‌نهاد می‌کند (Hawke 2011). هارتل در مقاله «شک‌گرایی وجهی، تخیل‌پذیری مدل ییلو، و استدلال از طریق شباهت» علیه انواع شک‌گرایی وجهی استدلال می‌کند (Hartl 2016). از آن‌جاکه در مقاله حاضر در مورد شک‌گرایی وجهی موضعی اتخاذ نشده است، بحث از شک‌گرایی وجهی را در همین جا ختم می‌کنم.

پیش از آن‌که به ادامه مقاله و گزارش و نقد مدل پیش‌نهادی گیرسون برای توجیه باور وجهی بپردازم، برخی از مهم‌ترین مقالاتی را که درباره توجیه باورهای وجهی مبتنی بر تصورپذیری نوشته شده‌اند معرفی می‌کنم.

چالمرز (۲۰۰۲)، کونگ (۲۰۱۰)، و ایچیکاوا و جارویس (۲۰۱۱) هر یک مدل مورد نظر خود برای توجیه باور وجهی را ارائه داده‌اند. چالمرز تخیل‌پذیری را مستلزم امکان می‌داند. کونگ (۲۰۱۰) ابتدا نظریه تصور را ارائه کرده و سپس براساس آن مدل توجیه خود را پیش‌نهاد داده است. گستره باورهایی که مدل توجیه کونگ آن‌ها را موجه به‌شمار می‌آورد بسیار مضیق‌تر از مدل توجیه گیرسون است. کونگ داشتن جزئیات بیش‌تر نظریه تصور را مزیت مدل خود بر مدل ییلو و مدل گیرسون می‌داند (Kung 2010: 622). به‌باور کونگ توضیح این‌که چرا برخی از تصورات راه‌نمای امکان نیستند مزیت دیگر مدل او بر مدل ییلو و مدل گیرسون است (ibid.: 637). نکته دیگری که شایان ذکر است این است که از نظر کونگ ما قادریم گزاره‌های غیرممکن را تصور کنیم. کونگ، با اشاره به مثال هسپروس و فسفروس گیرسون، خاطر نشان می‌کند که از نظر گیرسون جدایی هسپروس از فسفروس نه برای ما و نه برای مردم باستان تصورپذیر نیست (ibid.: 627). قضاوت درباره هر یک از این موارد نیازمند نقد دقیق نظریه کونگ است.

ایچیکاوا و جارویس (۲۰۱۱) تصور منسجم را اولاً راه‌نمای امکان مفهومی می‌دانند. ایشان، بر مبنای نظریه‌شان درباره استلزام مفهومی و با نظر به آزمایش‌های فکری پاتنمی، رابطه‌ای بین امکان مفهومی و امکان متافیزیکی استخراج کرده‌اند. از نظر ایشان این رابطه توضیح می‌دهد که چرا با وجود این‌که گزاره «هسپروس پرنورتر از فسفروس است» تصورپذیر و در نتیجه از نظر مفهومی ممکن است، غیرممکن متافیزیکی است.

تیدمن (۱۹۹۴) و فیوکو (۲۰۰۷) ایراداتی را به معرفت‌شناسی وجهی مبتنی بر تصور وارد کرده‌اند. تیدمن (۱۹۹۴) علیه به‌کارگیری تصویر ذهنی در توجیه معرفت‌شناسی وجهی استدلال کرده‌است. فیوکو (۲۰۰۷) علیه کاربرد تخیل‌پذیری مبتنی بر تصور در توجیه باور

وجهی و به‌طور خاص علیه مدل پیش‌نهادی ییلو (۱۹۹۳) استدلال کرده است. تحلیل ییلو در مثال نقیض حدس گلدباخ و نظریه‌ی اینواگن درباره‌ی آهن شفاف مبنای استدلال فیوکو علیه مدل ییلو است. از آن‌جاکه گیرسون (۲۰۰۵)، برخلاف ییلو، نقیض حدس گلدباخ را تصورپذیر می‌داند و نیز نظریه‌ی اینواگن درباره‌ی گاو ارغوانی و آهن شفاف را نمی‌پذیرد و این مثال‌ها را تصورپذیر می‌داند، ایراد فیوکو به گیرسون وارد نیست.

برای مطالعه‌ی بیش‌تر درباره‌ی انواع معرفت‌شناسی‌های وجهی مبتنی‌بر تصور کونگ (۲۰۱۶) را ببینید و برای مطالعه‌ی مقالات بیش‌تر در زمینه‌ی معرفت‌شناسی وجهی به کتاب *تخیل‌پذیری و امکان* (۲۰۰۲) با ویرایش جندلر و هاثورن رجوع کنید.

در ادامه‌ی مقاله و در بخش‌های ۳ و ۴ تصور از نظر گیرسون و مدل توجیه باور وجهی از نظر او را گزارش می‌کنم و در بخش ۵ مدل توجیه گیرسون را نقد و بررسی می‌کنم.

### ۳. تصور از نظر گیرسون

از آن‌جاکه گیرسون تخیل‌پذیری را بر اساس تصور تحلیل می‌کند، ابتدا نظر گیرسون درباره‌ی تصورکردن را نقل می‌کنم. از نظر گیرسون تصورکردن می‌تواند گزاره‌ای، تصویری (pictorial)، یا ترکیبی از این دو باشد. برای تصور تصویری باید تصویر را در برابر ذهن بیاورم و برای تصور گزاره‌ای گزاره‌ی  $p$  (یعنی تصور این‌که  $p$  صادق است) باید اولاً گزاره‌ی  $p$  را بفهمم و ثانیاً بفهمم شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره‌ی  $p$  صادق باشد.

گیرسون در پانوشته ۲۵ (ibid.: 303) درباره‌ی تصور شیئی موردنظر ییلو می‌نویسد که به‌نظر می‌رسد تصویری باشد.<sup>۲</sup> از نظر گیرسون برخی از امکان‌ها را نمی‌توان به‌صورت تصویری تصور کرد. او از سوزا (Sosa 2000: 2) نقل می‌کند که سالبه‌های وجودی، حقایق ساده ریاضیات، و حقایق درباره‌ی گذشته دور و آینده دور را نمی‌توان با تصویر تصور کرد. البته به‌نظر می‌رسد گیرسون برای ممتنع‌بودن تصویر ذهنی درباره‌ی گذشته دور و آینده دور باید استدلالی هم ارائه کند، چراکه به‌نظر می‌رسد این امور به‌نحو تصویری تصورپذیرند.<sup>۳</sup> به‌نظر گیرسون، حتی اگر سالبه‌های وجودی را نتوان تصویر کرد، می‌توان به‌صورت گزاره‌ای تصورشان کرد: «ما می‌توانیم گزاره‌ی تک‌شاخ‌ها وجود ندارند» را بفهمیم و بفهمیم که شرایط باید چگونه باشد که این صادق باشد که تک‌شاخ‌ها وجود ندارند» (Geirsson 2005: 292). البته گیرسون قائل است که تصور گزاره‌ای بدون محدودیت نیست و مثلاً ما نمی‌توانیم از تناقضات تصور گزاره‌ای داشته باشیم.

گیرسون با ارجاع به مایکل تای (۱۹۹۱) این نکته را یادآوری می‌کند که، بنابر یافته‌های علوم شناختی، این که شخص از تصور گزاره‌ای استفاده می‌کند تصویری کاملاً شخصی است و در نتیجه او بر این که یکی از این دو مهم‌تر است اصراری ندارد. البته او تصور گزاره‌ای را اولیه یا مبنایی‌تر از تصویر ذهنی می‌داند، زیرا تنها تصورات گزاره‌ای ارزش صدق دارند و گذشته از آن، شخص احتمالاً می‌تواند اکثر تصورات تصویری‌اش را با جزئیاتی توصیف کند و به این معنا تصاویر ذهنی به تصورات گزاره‌ای تحویل پذیرند (Geirsson 2005: 292-293). البته باید در نظر داشت که شخص در صورتی می‌تواند تصور تصویری‌اش را توصیف کند که واجد مفاهیم موردنیاز باشد و در نتیجه شاید همه تصاویر ذهنی، حداقل به طور کامل، به تصورات گزاره‌ای تحویل پذیر نباشند.

آنچه از نظر گیرسون مهم است توانایی فرد در ساختن سناریوست. سناریوها از نظر او بخش‌هایی از جهان‌های ممکن‌اند. سناریو از نظر گیرسون می‌تواند متشکل از چند گزاره منسجم باشد، یا شخص می‌تواند به صورت تصویری سناریو را در برابر چشم ذهنش بیاورد. از نظر او، سناریوها می‌توانند خیلی کوچک باشند، ولی بسیار غیرمحمول است که سناریویی متشکل از یک گزاره ساده داشته باشیم، چراکه وقتی شخص سعی می‌کند صادق بودن گزاره‌ای را (در یک سناریو) ارزیابی کند، باید این کار را با افزودن یا فرض ضمنی برخی اطلاعات پس‌زمینه‌ای انجام دهد که باید با گزاره مورد نظر سازگار باشند. بعضی سناریوها هم بسیار بزرگانند، چون شامل جزئیات‌اند یا در زمان زیادی ادامه دارند و یا بخش بزرگی از جهان را در بر دارند. سناریوها معمولاً نامتعیین‌اند؛ به این معنا که جزئیات زیادی نادیده گرفته می‌شوند. مثلاً وقتی شخصی را در حال قدم زدن تصور می‌کنید، این که او عینک به چشم دارد یا خیر به احتمال خیلی زیاد هنگام عمل تصور شما از قلم افتاده است. تصورات گزاره‌ای و تصویر ذهنی هر دو نامتعیین‌اند، چراکه جزئیات بسیاری را کنار می‌گذارند. البته جزئیات با تأمل بعدی می‌توانند به تصور اضافه شوند (ibid.: 293-294).

گیرسون می‌نویسد: «من از مفهوم سناریو معنای گسترده‌تر از مفهوم موقعیت<sup>۴</sup> ییلو را مراد می‌کنم» (ibid.: 293). او اظهار نگرانی می‌کند که مفهوم موقعیت ییلو چگونه با سالبه‌های وجودی و حقایق ساده ریاضی که به تصویر در نمی‌آیند رفتار خواهد کرد، یا حتی هزارضلعی معروف دکارت. البته احتمالاً این نگرانی گیرسون درباره مفهوم موقعیت به این دلیل است که او تصور شیئی ییلو را با تصویر ذهنی معادل گرفته است و می‌داند که از نظر ییلو تصور موقعیت به صورت تصور شیئی انجام می‌شود.

#### ۴. مدل توجیه گیرسون

گیرسون، بعد از تذکر این که سناریوها می‌توانند هم گزاره‌ای و هم تصویری باشند، مدل اولیه برای رابطه بین تخیل  $p$  و توجیه باور به امکان  $p$  را به صورت زیر ارائه می‌کند:

توجیه: اگر شخص  $S$  تخیل کند که  $P$ ، آن گاه  $S$  در باور به این که  $P$  ممکن است موجه است (ibid.: 294).

هم‌چنین، «تخیل کردن» این گونه تعریف می‌شود:

تخیل: شخص  $S$  تخیل می‌کند که  $P$  اگر و تنها اگر  $S$  [گزاره]  $P$  را بفهمد و  $S$  سناریویی را تصور کند که در آن  $P$  صادق است (ibid.: 294).

گیرسون در پانوشت ۳۲ (ibid.: 303-304) توضیح می‌دهد که شرط اول برای تخیل کردن لازم است تا کسی که حتی نمی‌فهمد چه گزاره‌ای بیان شده است نتواند ادعا کند که آن گزاره را تخیل کرده است. برای برقراری شرط دوم نیز لازم است که شخص بفهمد شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره  $p$  صادق باشد.

نکته مهم این که در تحلیلی که گیرسون برای تخیل ارائه داده است شرط دوم در بادی نظر قوی به نظر می‌رسد. مطابق این شرط، شخص برای تخیل گزاره  $p$  باید سناریویی را تصور کند که در آن  $p$  صادق است، و نه سناریویی که شخص باور دارد یا به نظرش می‌رسد که در آن  $p$  صادق است.

گیرسون این مدل اولیه را بسیار سخت‌گیرانه می‌داند، چراکه به نظر او باورهای امکانی‌ای که شهوداً موجه است در این مدل موجه نخواهند بود. او برای نشان دادن این موضوع از ما می‌خواهد که افراد باستانی را در نظر بگیریم که باور داشتند ممکن است که هسپروس درخشان‌تر از فسفروس باشد. سناریویی که ایشان تصور کردند ممکن است شامل این بوده باشد که ما می‌توانیم دو سیاره را به جای یکی مشاهده کنیم، یکی از آن‌ها در صبح دیده می‌شود و دیگری در عصر. چنان‌که معلوم شد، از آن‌جا که این صادق است که هسپروس فسفروس است، این ضرورتاً صادق است که هسپروس فسفروس است. ما می‌توانیم دو سیاره را به جای آن یکی که قصد داریم تصور کنیم تصور کنیم. اما اگر چنین کنیم دیگر هسپروس و فسفروس را تصور نکرده‌ایم. در عوض چیزهای دیگری را تصور کرده‌ایم. در نتیجه افراد باستانی هم اشتباه می‌کردند که می‌پنداشتند سناریویی را تصور کرده‌اند که در آن هسپروس درخشان‌تر از فسفروس است. از آن‌جا که ایشان سناریویی را که در آن هسپروس درخشان‌تر از فسفروس است

تصور نکرده‌اند، ایشان براساس مدل فعلی در باور به این‌که ممکن است هسپروس درخشان‌تر از فسفروس باشد موجه نیستند. این به‌نظر گیرسون بسیار سخت‌گیرانه است. ما در اواخر قرن بیستم پی برده‌ایم که اگر این‌همانی هسپروس و فسفروس صادق باشد، ضروری است. بنابراین، باید این را بپذیریم که افرادِ باستانی براساس شواهد در اختیارشان می‌توانستند به‌طور موجهی (اما به‌اشتباه) به امکان درخشان‌تر بودن هسپروس از فسفروس باور داشته باشند (ibid.: 294).

به‌دلیل این شهود، گیرسون لازم می‌بیند شرط توجیه مدل خود را ضعیف کند: توجیه\* : اگر به‌نظر شخص S برسد که او تخیل کرده است که P، آن‌گاه S در باور به این‌که P ممکن است موجه است (ibid.: 295).  
گیرسون یادآور می‌شود که،

این‌که می‌توانم سناریویی را تصور کنم که در آن چیزی درست به‌نظر می‌رسد که در واقع نمی‌تواند صادق باشد به این معنا نیست که تخیل‌پذیری توجیه‌کننده باور امکانی نیست. این ویژگی توجیه است که صدق را تضمین نمی‌کند و شخص می‌تواند در باور به گزاره کاذب موجه باشد. برای مثال، باورهای ادراکی هم معمولاً موجه‌اند، اگرچه صدق را تضمین نمی‌کنند (ibid.: 295-296).

گیرسون درباره توجیه دو نکته را متذکر می‌شود: یکی این‌که توجیه می‌تواند با شواهد جدید الغا شود<sup>۵</sup> و دیگر این‌که توجیه مدرج است و شخص می‌تواند کم‌تر یا بیش‌تر در باور به p موجه باشد. هرچه سناریوی تصور شده کامل‌تر و متعین‌تر باشد، درجه بیش‌تری از توجیه را به باور و جهی می‌دهد.

گیرسون توافق نداشتن فلاسفه در باورهای و جهی را این‌گونه توضیح می‌دهد که وقتی فیلسوفی چیزی را ممکن می‌داند و دیگری نه، شاید ناشی از این باشد که دومی سناریوی تصویری‌اش را با اطلاعات بیش‌تری انباشته است، و در نتیجه الغاکننده‌ای یافته است؛ یا این‌که سناریوی خود را با اطلاعاتی متفاوت پر کرده است که این ناشی از پیش‌فرض‌های متفاوت آن‌هاست (ibid.: 298).

در بخش پایانی مقاله (ibid.: 299-301) گیرسون موجه‌بودن گزاره‌های «ممکن است مقدار زیادی رنج وجود داشته باشد که برای آن هیچ توضیحی وجود ندارد»، «ممکن است که موجود کامل وجود داشته باشد»، و «ممکن است من وجود داشته باشم، بدون این‌که هیچ چیز مادی وجود داشته باشد» را براساس مدل خود بررسی می‌کند.<sup>۷</sup>

گیرسون باور به گزاره «ممکن است که موجود کامل وجود داشته باشد» را برای موحدانی که خداوند را علیم و قدیر و کریم می‌دانند موجه می‌داند، چراکه ایشان وقتی موجود کامل را تخیل می‌کنند سناریوی بسیار جامعی را در ذهن دارند. گیرسون تصریح می‌کند که تصور ما از موجود کامل تصور گزاره‌ای است (ibid.: 300). اهمیت این نکته از آن جهت است که، چنان‌که در نقد تصور گزاره‌ای در این مقاله نشان خواهیم داد، تصور گزاره‌ای موردنظر گیرسون به کار کسب معرفت وجهی نمی‌آید و بنابراین، مطابق مدل گیرسون، موجود کامل که کریم و قدیر و علیم است تصورپذیر نخواهد بود.

از نظر او باور به گزاره «ممکن است مقدار زیادی رنج وجود داشته باشد که برای آن هیچ توضیحی وجود ندارد» برای منکران وجود خدا موجه است، چراکه ایشان معتقدند در چنان جهانی زندگی می‌کنند و بنابراین نه تنها می‌توانند رنج و شر را تخیل کنند، بلکه سناریوی ایشان برای تخیل شر بسیار وسیع و دارای جزئیات است.

از دیدگاه گیرسون، چون به نظر می‌رسد ما می‌توانیم تخیل کنیم که «من وجود داشته باشم، بدون این که هیچ چیز مادی وجود داشته باشد»، پس در بادی نظر در باور به امکان گزاره یادشده موجهیم. گیرسون می‌پندارد اگر اطلاعات زیادی در مورد فعالیت‌های ذهنی ما بر پایه فیزیک را به سناریو بیفزاییم، چه بسا توجیه خود را از دست بدهیم. این سه گزاره گزاره‌هایی بودند که ون اینواگن (Van Inwagen 1998: 80-81) معتقد بود تخیل‌پذیر نیستند و ما حتی در بادی نظر هم برای امکان آن‌ها توجیه نداریم.

## ۵. بررسی و نقد مدل گیرسون

گیرسون برای این که برتری مدلش بر مدل ییلو را بیان کند به توانایی فرجه کردن سناریو و استفاده از تصور گزاره‌ای در توجیه باور وجهی اشاره می‌کند. نشان می‌دهم که این دو مورد پیشرفت چندانی به حساب نمی‌آید. تفاوت دیگر مدل گیرسون با ییلو این است که شرط گیرسون برای توجیه ضعیف‌تر است، که البته روشن نیست که این مزیتی برای مدل گیرسون باشد.

### ۱.۵ درباره مفهوم فرجه کردن سناریو

چنان‌که ذکر شد گیرسون معتقد است که با معرفی مفهوم فرجه کردن سناریو، در مواردی که اختلاف نظر وجود دارد و هیچ‌کدام از گزاره‌ها هم نیست، بحث را پیش برده است؛ چراکه

براساس مدل ییلو، در مواردی که اختلاف نظر وجود دارد و هیچ‌کدام از طرفین مدعی نیست، هر دو طرف در باور خود موجه‌اند. اما گیرسون معتقد است که با فربه کردن سناریو و به واسطه آن یافتن العاکنده، یا در برخی موارد با فربه کردن سناریو و اضافه کردن شواهد، می‌توانیم نتیجه بگیریم که یکی از طرفین توجیه قوی‌تری برای باورش دارد (Geirsson 2005: 291).

به نظر من این‌که می‌توان اطلاعاتی به سناریو افزود چندان ابداع مهمی نیست. در واقع اصلاً ابداع نیست. برای مثال، ون اینواگن این نکته را مطرح کرده است که می‌توانیم در تصویری که کردیم تجدیدنظر کنیم و اطلاعاتی را به تصورمان بیفزاییم: «می‌توانیم به آن‌چه تصور کرده‌ایم این را بیفزاییم که همه حاضرانی که در حال تشویق کاشف آهن شفاف‌اند صداقت دارند...» (Van Inwagen 1998: 80).

البته می‌توان از گیرسون دفاع کرد و گفت او این مفهوم را به کار گرفته است تا چنان‌که خودش می‌گوید نشان دهد با فربه کردن سناریو می‌توانیم مدرج بودن توجیه را نشان دهیم (Geirsson 2005: 291). البته در مثال‌ها او چنین چیزی را نشان نداده است، بلکه مثلاً در بررسی مثال خرگوش گوشت‌خوار سیدان<sup>۸</sup> نشان می‌دهد که افزودن اطلاعات به سناریو و فربه کردن آن منجر به ازدست رفتن توجیه اولیه می‌شود (ibid.: 297). علاوه بر آن، اگر فربه کردن سناریو مدرج بودن توجیه را نشان می‌دهد، افزودن جزئیات به تصور هم چنین نقشی خواهد داشت، یعنی ون اینواگن و ییلو هم می‌توانند مدرج بودن توجیه را نشان دهند. هم‌چنین، ون اینواگن می‌گوید: «تا آن‌جا که من می‌دانم هیچ‌کس در حد لازم از جزئیات ساختاری جهانی، را تصور نکرده است که در آن آهن شفاف وجود داشته باشد»<sup>۹</sup> (Van Inwagen, 1998: 80). بنابراین، به باور ون اینواگن، اگر شخصی پس از پیشرفت دانش با جزئیات کافی سناریوی تصور شده را بازسازی کند، وضعیت سناریو تغییر می‌کند و تصور سناریوی فربه شده باور به امکان آهن شفاف را موجه خواهد ساخت. یعنی ابداعی که گیرسون مدعی آن است واقعاً وجود ندارد و گیرسون حرف جدیدی نزده است.

## ۲.۵ درباره تصور گزاره‌ای

گیرسون در پانوشته ۲۵ (Geirsson 2005: 303) تصور شیئی را تصور تصویری می‌داند. به زعم او، امور ممکن هستند که به شیوه تصویری تصورپذیر نیستند، ولی همین امور را می‌توان به صورت گزاره‌ای تصور کرد. او همین نکته را دلیلی بر برتری مدلش از مدل ییلو قلمداد می‌کند. اما به نظر می‌رسد تفسیر گیرسون از تصور شیئی نزد ییلو مقرون به صواب

نیست، چراکه ییلو تصویر ذهنی را برای تصور شیئی لازم نمی‌داند (Yablo 1993: 27, f.n. 55). البته اگر گیرسون به ییلو خرده می‌گرفت که مثلاً از تصور شیئی غیر از تصویر معنای بیش‌تری نمی‌توان فهمید و برای چنین ایرادی استدلال می‌کرد، شاید (از این جهت) می‌توانست برتری مدلش از مدل ییلو را نشان دهد. ولی حتی در این صورت مزیت داشتن مدل گیرسون بر ییلو وابسته به توفیق گیرسون در استفاده از تصور گزاره‌ای است. اما به نظر می‌رسد گیرسون در مورد تصور گزاره‌ای با اشکالی جدی روبه‌روست.

اشکال در واقع این است که گیرسون به این سؤال که «تصور کردن گزاره‌ای دقیقاً یعنی چه؟» نمی‌تواند جوابی بدهد که مطابق آن آن‌چه را که قابل تصور گزاره‌ای دانسته است، تصورپذیر باشد، ولی گزاره‌های غیرممکن متافیزیکی قابل تصور گزاره‌ای نباشند.

چنان‌که گذشت، گیرسون برای تصور گزاره‌ای  $p$  دو شرط بیان کرده است: اولاً شخص گزاره  $p$  را بفهمد، و ثانیاً بفهمد شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره  $p$  صادق باشد. گیرسون در همه مثال‌ها، برای بررسی این‌که آیا گزاره  $p$  را می‌توان به صورت گزاره‌ای تصور کرد یا نه، همین دو شرط را بررسی کرده است. برای مثال، به‌باور گیرسون ما نمی‌فهمیم چه شرایطی باید برقرار باشد تا تک‌شاخ هم وجود داشته باشد و هم وجود نداشته باشد و از این نتیجه گرفته است که ما نمی‌توانیم بفهمیم شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره‌های متناقض صادق باشد. بنابراین، تناقض‌ها تصورپذیر نیستند و گیرسون این را محدودیت تصور گزاره‌ای مطرح می‌کند<sup>۱</sup> (Geirsson 2005: 292). آشکار است که محدودیت یادشده قرار است تنها غیرممکن‌های منطقی (و غیرممکن‌های مفهومی که معمولاً منجر به تناقض می‌شوند) را از حوزه گزاره‌های تصورپذیر خارج کند (البته، چنان‌که در ادامه خواهیم دید، شاید بتوان گفت مطابق معیار گیرسون برای تصورپذیری حتی غیرممکن‌های منطقی نیز تصورپذیر خواهند بود).

گیرسون حتی نقیض حدس گلدباخ را نیز قابل تصور گزاره‌ای تلقی می‌کند. یعنی از نظر او تصورپذیر است که عددی زوج و بزرگ‌تر از ۲ وجود داشته باشد که مجموع دو عدد اول نباشد. گیرسون ابتدا نظر ییلو درباره سناریوی تصور نقیض حدس گلدباخ (چاپ عدد زوج نامشخص) را نقل می‌کند. به‌باور ییلو، نقیض حدس گلدباخ تصمیم‌ناپذیر است (نه تخیل‌پذیر است و نه تخیل‌ناپذیر). استدلال ییلو برای این مدعا را می‌توان این‌گونه توضیح داد: مسلماً سناریوهایی هستند که به‌طور واضحی می‌توانیم تصورشان کنیم. اما تصور این سناریوها تصور درستی نقیض حدس گلدباخ نیست. یک سناریو این

است: من به راحتی می توانم تصور کنم که پریتتر متصل به کامپیوتر عدد زوج نامشخص  $n$  را چاپ می کند و همه ریاضی دانان آن عدد را مثال نقضی برای حدس گلدباخ قلمداد می کنند. اما من باور (موجه) ندارم که نقیض حدس گلدباخ در این سناریو درست است، زیرا همه آن چه در این تصور هست می تواند درست باشد و درعین حال، حدس گلدباخ هیچ مثال نقضی نداشته باشد؛ یعنی ممکن است در این موقعیت ریاضی دانان به اشتباه عدد  $n$  را به عنوان مثال نقض حدس گلدباخ پذیرفته باشند (Yablo 1993: 31-32). گیرسون از این مثال نتیجه می گیرد:

به جای این که مثال نشان دهد که نمی توانیم نادرستی حدس گلدباخ را تصور کنیم، ما باید آن را نشان دهیم محدودیت های روش تصور شیئی موردعلاقه ییلو بدانیم. حتماً ما می توانیم تصور کنیم، چنان که بسیاری ریاضی دانان تصور کرده اند، که حدس گلدباخ غلط است و حتماً ما می توانیم سناریویی را تصور کنیم که در آن این صادق است که حدس گلدباخ غلط است؛ یعنی ما می توانیم تصور کنیم که برای عدد [زوج] بسیار بزرگی این درست است که مجموع دو عدد اول نیست. اما این به آن معنا نیست که ما بدین وسیله در این باور که حدس گلدباخ غلط است موجهیم. چنان که معلوم شده است، همه اعداد صحیح امتحان شده تا عددی بسیار بزرگ جمع دو عدد اول بوده اند. در نتیجه، اگر چه ما اثبات حدس گلدباخ را نداریم، شاهدهی قوی بر صدقش داریم<sup>۱۱</sup> (Geirsson 2005: 298).

آن چه را گیرسون در مواجهه با حدس گلدباخ نوشته است درباره نقیض قضیه فرما هم (که به واسطه اثبات قضیه فرما<sup>۱۲</sup> می دانیم غلط است) می توان تکرار کرد. چنان چه تصورپذیری را همانند گیرسون بفهمیم، می توانیم سناریویی را تصور کنیم که در آن این صادق است که قضیه فرما غلط است، یعنی ما می توانیم تصور کنیم که برای عدد  $n$  نامشخص بزرگ تر از ۲ اعداد صحیح نامشخص (غیرصفر)  $x$ ،  $y$ ،  $z$  ای وجود دارند که در معادله « $X^n + Y^n = Z^n$ » صدق می کنند. البته شاید گیرسون قائل به این باشد که فقط نقیض گزاره هایی که اثبات نشده اند قابل تصور گزاره ای اند. چنین موضعی در صورتی قابل دفاع است که گیرسون بتواند نشان دهد که چرا نقیض گزاره های اثبات شده تصورپذیر نیستند، با وجود این که شرایط لازم برای تصور گزاره ای در موردشان برقرار است. از آن بدتر، شرط این که من بتوانم تصور گزاره ای کنم که  $0=1$  هم این است که من بفهمم  $1=0$  یعنی چه و بفهمم که شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا این صادق باشد که  $1=0$ . به نظر می رسد من می فهمم شرایط باید چگونه باشد: شرایط باید طوری باشد که  $1=0$ .

اگر برای  $1=0$  باید توضیح بیش‌تری بدهیم که شرایط صادق بودن آن چگونه است، گیرسون هم باید برای نقیض حدس گلدباخ چنین کند که نخواهد توانست؛ چون هیچ ایده‌ای درباره‌ی این ندارد که مثال نقض حدس گلدباخ چگونه عددی است (البته غیر از این که عددی است زوج که مجموع هیچ دو عدد اولی نیست). من هم درباره‌ی این که شرایط صادق بودن  $1=0$  چیست هیچ ایده‌ای ندارم (البته به جز این که شرایطی است که در آن صفر متمایز از یک نیست). به همین ترتیب، مطابق تلقی گیرسون از تصویرپذیری باید گفت حتی گزاره‌های متناقض نیز تصویرپذیر می‌شوند؛ چون من می‌دانم جهان باید چگونه باشد که « $p \& \sim p$ » صادق باشد: باید این برقرار باشد که  $p \& \sim p$ .

مطلب بالا را می‌توان به شیوه‌ی دیگری نیز بیان کرد. گیرسون دو شرط برای تصور گزاره‌ای  $p$  بیان کرده است: اولاً شخص گزاره‌ی  $p$  را بفهمد؛ ثانیاً بفهمد شرایط (جهان) باید چگونه باشد تا گزاره‌ی  $p$  صادق باشد. اما به نظر می‌رسد که اگر تحلیل گیرسون از مثال نقیض حدس گلدباخ را بپذیریم، شرط دوم به شرط اول فروکاسته می‌شود، زیرا چنانچه شخص گزاره‌ی  $p$  را بفهمد (یعنی شرط اول برآورده شود)، شخص حتماً می‌فهمد شرایط باید چگونه باشد تا گزاره‌ی  $p$  صادق باشد: این شرایط که  $p$  صادق باشد.<sup>۱۳</sup> در این صورت شرط دوم نیز برآورده می‌شود. نتیجه این است که تصور گزاره‌ای با تعریف گیرسون به کار توجیه باورهای وجهی نخواهد آمد، چون گزاره‌های غیرممکن متافیزیکی که ممکن منطقی‌اند و حتی بالاتر از آن گزاره‌های متناقض نیز قابل تصور گزاره‌ای خواهند بود. طبیعتاً راه مقابله با این ایراد این است که شرط دوم به گونه‌ای اصلاح شود که به شرط نخست بازنگردد. برای مثال، می‌توان شرط دوم را براساس نظریات ون اینواگن<sup>۱۴</sup> تغییر داد، که البته در این صورت با نظریه‌ی جدیدی مواجه نخواهیم بود.

## ۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله ابتدا در بخش‌های ۳ و ۴ نظر گیرسون درباره‌ی تصور و مدل توجیه گیرسون برای باورهای وجهی را معرفی کردم. چنان‌که گفته شد، این مدل مبتنی بر تخیل‌پذیری است. گیرسون تخیل‌پذیری را براساس تصور تحلیل می‌کند. از نظر گیرسون شخص  $S$  تخیل می‌کند که  $P$ ، اگر و تنها اگر  $S$  گزاره‌ی  $P$  را بفهمد و  $S$  سناریویی را تصور کند که در آن  $P$  صادق است. تصور کردن از نظر گیرسون می‌تواند گزاره‌ای، تصویری، یا ترکیبی از این دو باشد. آنچه در مدل توجیه گیرسون مهم است توانایی فرد در ساختن سناریوست. سناریو

از نظر گیرسون می‌تواند متشکل از چند جمله منسجم باشد، یا شخص می‌تواند به صورت تصویری سناریو را در برابر چشم ذهنش بیاورد. شرط توجیه در مدل گیرسون این است: شخص S در باور به این که P ممکن است موجه است، اگر به نظر شخص S برسد که او تخیل کرده است که P. در ادامه مقاله و در بخش ۵ مدل گیرسون را نقد و اشکالاتش را بررسی کردیم. در این بخش نشان دادیم که، با توجه به تحلیل گیرسون از مثال نقیض حدس گلدباخ، به نظر می‌رسد گیرسون در مورد تصور گزاره‌ای با اشکالی جدی روبه‌روست. اشکال در واقع این است که گیرسون به این سؤال که «تصور کردن گزاره‌ای دقیقاً یعنی چه؟» نمی‌تواند جوابی بدهد که مطابق آن هم آن چه را که قابل تصور گزاره‌ای دانسته است، مثل نقیض حدس گلدباخ، تصویب پذیر باشد و هم گزاره‌های غیرممکن متافیزیکی قابل تصور گزاره‌ای نباشند. بنابراین تصور گزاره‌ای، به گونه‌ای که گیرسون تعریف می‌کند، هیچ کمکی به توجیه باور وجهی نخواهد کرد. از آنجا که مزیت مدل گیرسون بر مدل ییلو وابسته به توفیق گیرسون در استفاده از تصور گزاره‌ای است، بدون تصور گزاره‌ای مدل توجیه گیرسون مزیت چندانی بر مدل ییلو نخواهد داشت.

### پی‌نوشت‌ها

۱. ییلو تخیل‌پذیری‌ای را که توجیه‌کننده باور به امکان p است برحسب تصور و به این صورت تحلیل می‌کند: گزاره p برای من تخیل‌پذیر است، اگر من بتوانم جهانی را تصور کنم که به باور من مثبت p است (Yablo 1993: 29).
۲. البته ییلو (1993: 27) در پانوش ۵۵ تصریح می‌کند که تصور از نظر او نیازی به تصویرسازی ندارد. در نقد گیرسون به این مطلب بیش‌تر می‌پردازم.
۳. مثلاً اگر من تصویر مردی یونانی، ارسطو، را در ذهن بیاورم که در حال درس و بحث با یک نوجوان آراسته، اسکندر شاهزاده مقدونیه، است، دلیلی نمی‌بینم که جلسه درس معلم اول را تصور نکرده باشم.
۴. تصور موقعیت از نظر ییلو تصور کردن گزاره‌ای است که تصور شیئی هم‌راه و در پی آن است. مثلاً، برای تصور کردن این که ببری پشت پرده است، من ببری را تصور می‌کنم و آن را پشت پرده تصور می‌کنم (Yablo 1993: 27).
۵. گیرسون از دو نوع الغاکننده صحبت می‌کند: یکی undermining defeater است که توجیه شخص در باور امکانی را از بین می‌برد و گیرسون مثال خرگوش گوشت‌خوار از سیدان (۱۹۷۲) را برای این نوع الغاکننده می‌آورد. در این مثال با فربه کردن سناریوی تصور شده شخص درمی‌یابد حیوانی که

تصور کرده است صرفاً شبیه خرگوش است. نوع دوم *contradicting defeater* است. در این گونه از الغا، شهادی بر محال بودن *p* توجیه ما در باور به امکان *p* را از بین می‌برد و مثال گیرسون برای آن ضرورت این‌همانی هسپروس و فسفروس است (Geirsson 2005: 296-297).

۶. این دو نکته از این نتیجه می‌شوند که توجیه مستلزم صدق نیست.

۷. لازم است در این‌جا نکته بسیار مهمی تذکر داده شود: از این‌که گیرسون با شک‌گرایی وجهی و ناینواگن مخالفت می‌کند و از نظر او ما می‌توانیم به گزاره‌های جذاب فلسفی (مانند ممکن است موجود کامل وجود داشته باشد) باور موجه داشته باشیم نتیجه نمی‌شود که موضوع بحث گیرسون صرفاً تصورپذیری گزاره‌های فلسفی است. اولاً گیرسون، در مدل توجیهی که مبتنی بر تصور ارائه می‌کند، هیچ تفکیکی بین گزاره‌های فلسفی و گزاره‌های دیگر قائل نمی‌شود (Geirsson 2005: 294-295)؛ ثانیاً در متن مقاله گیرسون مثال‌های متعدد دیگری هم وجود دارد که بیرون از حوزه معرفت‌شناسی وجهی سخت بتوان آن‌ها را گزاره‌هایی فلسفی به‌شمار آورد. مانند: تصورکردن این‌که جین یک مایل را در کم‌تر از ۵ دقیقه می‌دود (ibid.: 291)، یا این‌که من تصور می‌کنم سگی پشت سر من ایستاده است (ibid.: 292)، یا تصور میله آهنی شناور روی آب (ibid.: 295) یا تصورپذیر بودن «گوش کردن به صفحه گرامافون بدون آزاردیدن از صدای نویز» و «مرگ طبیعی کندی» (ibid.: 287). نکته مهم در دو مثال اخیر این است که گیرسون از تصورپذیری این دو گزاره غیرفلسفی در استدلال علیه ناینواگن سود می‌برد.

۸. سدان (۱۹۷۲) استدلال می‌کند که خرگوش گوشت‌خوار ممکن نیست (Geirsson 2005: 285-287).

۹. این نقل قول و نقل قول قبلی از ناینواگن بخشی از استدلال ناینواگن برای تصمیم‌ناپذیر بودن گزاره «آهن شفاف وجود دارد» است.

۱۰. البته همین نکته متفاوت بودن تصور گزاره‌ای و فرض کردن را نیز نشان می‌دهد. چون می‌توانیم برای برهان خلف تناقض را فرض کنیم.

۱۱. در این‌جا ممکن است اشکالی پدید آید، و آن این‌که گیرسون تخیل‌پذیری را شاهد امکان تلقی می‌کند، پس در این‌جا نیز باید بگوییم ما در باور به امکان نقیض حدس گلدباخ و در نتیجه در باور به نقیض حدس گلدباخ موجهیم. اما در این عبارت او چنین توجیهی را نفی می‌کند. به نظر می‌رسد منظور گیرسون این است که تصورپذیری نقیض حدس گلدباخ توجیهی اولیه برای امکان آن فراهم می‌آورد؛ ولی این توجیه به واسطه بررسی تعداد بسیار زیادی از اعداد صحیح الغا شده است. در این‌جا بیان نکته‌ای دیگر مناسب است؛ حتی اگر شاهد مبتنی بر بررسی تعداد زیادی از اعداد در دست نباشد، باز هم نظریه گیرسون مستلزم این است که ما باور موجه به امکان نقیض حدس گلدباخ نداشته باشیم. توضیح این‌که، همان‌گونه که نقیض حدس گلدباخ از دید گیرسون تصورپذیر است، صدق حدس گلدباخ نیز تصورپذیر است. این بدان معناست که

توجیهی اولیه هم برای امکان نقیض حدس گلدباخ به دست می‌آید و هم برای امکان خود حدس گلدباخ. از سوی دیگر، ما می‌دانیم که یا حدس گلدباخ ضروری است یا نقیض آن. بنابراین، توجیه اولیه‌ای که برای امکان آن دو داشتیم الغا می‌شود و در نتیجه نه در باور به امکان حدس گلدباخ موجه خواهیم بود و نه در باور به امکان نقیض آن. مشابه این مطلب درباره همه گزاره‌های ریاضی و نیز گزاره‌هایی که می‌دانیم ارزش صدق آن‌ها ضروری است تکرار می‌شود: در همه این موارد، مطابق نظریه گیرسون دو طرف نقیض تصورپذیرند، ولی توجیه‌های حاصل از تصورپذیری یک‌دیگر را الغا می‌کنند.

۱۲. قضیه فرما «معادله  $X^n + Y^n = Z^n$  برای  $n > 2$  جواب صحیح و غیرصفر ندارد».

۱۳. چراکه فهم گزاره چیزی نیست جز فهم شرایط صدق آن.

۱۴. چنان‌که در پی‌نوشت ۶ ذکر شد، بنابر نظر و ناینواگن در صورتی می‌توانیم جهانی را تصور کنیم که در آن آهن شفاف وجود دارد که تصورات ما در سطحی ریز و عمیق از جزئیات ساختاری انجام گیرد، مثلاً سطحی که با تصورات یک فیزیک‌دان حالت جامد که سعی دارد ابررسانایی را توضیح دهد قابل مقایسه باشد. حال اگر شرط دوم برای تصور گزاره‌ای  $p$ ، یعنی این شرط که شخص بفهمد شرایط باید چگونه باشد تا گزاره  $p$  صادق باشد، را براساس نظر و ناینواگن مثلاً به گونه‌ای تغییر دهیم که شرایطی که تصورکننده باید بفهمد دربرگیرنده جزئیات مربوط به صدق  $p$  باشد، دیگر گزاره‌هایی مثل حدس گلدباخ و نقیض آن یا  $0=1$  قابل تصور گزاره‌ای نخواهند بود. با چنین تغییری گزاره «آهن شفاف وجود دارد» هم قابل تصور گزاره‌ای نخواهد بود، ولی بسیاری از گزاره‌ها مثلاً گزاره‌های مورد استناد در بحث برهان تنظیم دقیق برای زندگی قابل تصور گزاره‌ای خواهند بود. اما نکته مهم که به بحث حاضر و نقد مدل گیرسون مربوط است آن است که حتی در صورت توفیق در صورت‌بندی دقیق شرط جای‌گزین برای تصور گزاره‌ای باز هم با نظریه جدیدی مواجه نخواهیم بود.

## کتاب‌نامه

- Chalmers, D. (2002), "Does Conceivability Entail Possibility?", in: T. Gendler, and J. Hawthorne (eds.), *Conceivability and Possibility*, New York: Oxford University Press.
- Fiocco, Marcello (2007), "Conceivability, Imagination, and Modal Knowledge", *Philosophy and Phenomenological Research*, vol. 74, no. 2.
- Gendler, T. and J. Hawthorne (eds.) (2002), *Conceivability and Possibility*, New York: Oxford University Press.
- Geirsson, H. (2005), "Conceivability and Defeasible Modal Justification", *Philosophical Studies*, vol. 122, no. 3.
- Hartl, Peter (2016), "Modal Skepticism, Yablo-Style Conceivability, and Analogical Reasoning", *Synthese*, vol. 193.

- Hawke, Peter (2011), "Van Inwagen's Modal Skepticism", *Philosophical Studies*, vol. 153, no. 3.
- Ichikawa, Jonathan and Benjamin Jarvis (2011), "Rational Imagination and Modal Knowledge", *Nous*, vol. 46, no. 1.
- Kripke, Saul (1980), *Naming and Necessity*, Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Kung, Peter (2010), "Imagining as a Guide to Possibility", *Philosophy and Phenomenological Research*, vol. 81, no. 3.
- Kung, Peter (2016), "Imagination and Modal Epistemology", in A. Kind, (ed.), *The Routledge Handbook of Philosophy of Imagination*, Routledge.
- Seddon, Georg (1972), "Logical Possibility", *Mind*, vol. 81, no. 324.
- Sosa, E. (2000), "Modal and Other a Priori Epistemology: How Can We Know What Is Possible and What's Impossible?", *The Southern Journal of Philosophy*, vol. XXXVIII (Suppl.).
- Tidman, P. (1994), "Conceivability as a Test for Possibility", *American Philosophical Quarterly*, vol. 31, no. 4.
- Tye, Michael (1991), *The Imagery Debate*, Cambridge: The MIT Press, A Bradford Book.
- Van Inwagen, Peter (1998), "Modal Epistemology", *Philosophical Studies*, vol. 92, no. 1.
- Yablo, Stephen (1993), "Is Conceivability a Guide to Possibility", *Philosophy and Phenomenological Research*, vol. 53, no. 1.